



روایت آیت‌الله محمد واعظ‌زاده خراسانی از قیام مسجد گوهرشاد در دوران کشف حجاب رضاشاه

اعتراض به متحدالشکل شدن پوشش در ایران

داستان مسجد گوهرشاد برای اعتراض به کشف حجاب نبود

مثبت بدهد و این جمع برای حمایت از هدفی که آقای قمی به خاطر آن به تهران رفته بود، تشکیل شده بود. در مقطعی که این اتفاق روی داد، آیت‌الله قمی را در تهران محصور کرده بودند. رضاخان اجازه ملاقات با آیت‌الله قمی را نداد و ایشان گفتند: پس بگذارید من به عتبات بروم که رضاخان اجازه داد و گذرنامه هم به ایشان دادند و همراه با تعدادی از پسران شان به عتبات رفتند. من در آن زمان به مدرسه ابتدایی معرفت می‌رفتم. پدرم گفته بود که عصرها به مدرسه دودر بیا. برادر بزرگ من در آنجا اتاقی داشت و من در آنجا پیش یک شیخ دامغانی، گلستان می‌خواندم. در روز تجمع مردم، به مسجد گوهرشاد رفتم و دیدم جمعیت زیادی آمده و همه هم متوجه ایوان مقصوره هستند. نمی‌دانستم چه خبر است. پدرم همین که مرا دید، گفت: بیا این پول امروزت، امروز نمی‌خواهد در نماز جماعت اینجا شرکت کنی، برو خانه! من هم رفتم. بعد پدرم اخبار مسجد را برای ما آورد. پدرم منبر رفته و صحبت کرده بود و به همین دلیل بعد از این ماجرا، ۴ سال در خانه محصور بود و بیرون نمی‌آمد! رئیس شهربانی گفته بود: اگر بیرون بیایید، ما ناچاریم شما را دستگیر کنیم و من نمی‌خواهم این کار را بکنم. بقیه علما و وعاظ و منبری‌ها را گرفتند و به تهران تبعید کردند. روحانیون و علمای مشهد، عمدتاً از تجمع مسجد گوهرشاد حمایت کردند، منتها شکل حمایت‌ها متفاوت بود. بعضی‌ها جدی‌تر وارد جریان شدند و به شاه تلگراف زدند و به همین دلیل همه اینها دستگیر شدند...

برخلاف تصور عده‌ای، داستان مسجد گوهرشاد برای اعتراض به کشف حجاب نبود، بلکه برای مبارزه با متحدالشکل شدن لباس‌ها بود. رضاخان دستور داده بود که همه لباس‌های مختلفی که مردم ایران دارند، یک شکل شود. او کلاهی مثل کلاه‌هایی که الان فرانسوی‌ها دارند، درست کرده بود به نام کلاه پهلوی. به دلیل مخالفت با این کار رضاخان بود که حادثه مسجد گوهرشاد شکل گرفت. مرحوم آیت‌الله حاج آقا سید حسین قمی یکی از بزرگ‌ترین علمای مشهد در آن تاریخ بود که حتی بعضی از او تقلید هم می‌کردند. بعد از اینکه رضاخان این کارها را شروع کرد، ایشان تصمیم گرفت به تهران بروم و با رضاخان ملاقات کند. داستان این قضیه را پدر من نقل می‌کرد و می‌گفت: در حرم دیدم ایشان پشت سر من نشسته‌اند. تا مرا دیدند با دست اشاره کردند تا نزدشان بروم. رفتم و جلوی ایشان نشستم. گفتند: می‌خواهم بروم تهران و با رضاخان صحبت کنم. گفتم: فرض کنید من رضاخان هستم و شما آمده‌اید با من صحبت کنید، چه می‌خواهید بگویید؟ گفتند: اول به تو می‌گویم این کارهایی که می‌خواهی بکنی رها کن، چون همه اینها مخالف با اسلام است، اگر قبول کردی، زانویت را می‌بوسم و برمی‌گردم، اگر قبول نکردی، می‌گویم پس بگذار من با زن و بچه‌ام بروم به عتبات عالیات! به هر حال ایشان به تهران رفتند و نتیجه‌ای هم نگرفتند. بعد از آن کسانی که پیرو ایشان بودند، اعتراض مسجد گوهرشاد را سامان دادند و پهلول را به مسجد گوهرشاد آوردند و دورش را گرفتند. این اجتماع خواسته‌شان این بود که شاه باید به آیت‌الله قمی جواب